

۳. آیا علم واحد اعتباری است؟

۳،۱. عبارت حضرت امام (ره) در مناهج الوصول:

«و وحدة العلم - كوجوده - اعتبارية لا حقيقية ضرورة امتناع حصول الوحدة الحقيقية المساوقة للوجود الحقيقي للقضايا المتعددة لأن المركب من الشئيين أو الأشياء لا يكون موجوداً [آخر] غير الأجزاء، اللهم إلا المركب الحقيقي الحاصل من الكسر و الانكسار المتحصلة منهما صورة غير صورة الأجزاء»

۳،۲. عبارت حضرت امام (ره) در انوار الهداية :

« أن وزن المركبات الاعتبارية في عالم الاعتبار من بعض الجهات وزان المركبات الحقيقية في الخارج. فإن المركب الحقيقي إنما يحصل بعد كسر سورة الأجزاء بواسطة التفاعل الواقع بينها، فتخرج من استقلال الوجود بواسطة الفعل و الانفصال و الكسر و الانكسار، و تحصل صورة مستقلة أخرى هي صورة المركب، فلها وجود و وحدة غير ما للأجزاء؛ و المركب الاعتباري أيضا يحصل بكسر سورة الاجزاء في عالم الاعتبار، و خروجها عن استقلال الوجود اللحاطي، و فئتها في صورة المركب، و حصول الوحدة الاعتبارية كالوجود الاعتباري، فما لم يحصل للمركب صورة وحدانية في عالم الاعتبار لم يكن له وجود، فإن ما لا وحدة له لا وجود له، و إنما تحصل الوحدة بذهاب حكم الأجزاء و حصول صورة أخرى مجتمعة غير صورة الأجزاء أي المفصلات»^۱

۳،۳. عبارت حضرت امام (ره) در تقریرات فلسفه :

«در مرکبات اعتباریه، چهار اعتبار امکان دارد:

یکی اینکه : به طور عام افرادی اعتبار شوند مثل افراد علما که فرد فرد عالم تحت نظر قرار داده میشود و هیچ گونه ملاحظه وحدت بین آنها نمی شود، به تک تک افراد نظر شده و آنها را وجودات منحازه می بینیم.
دوم اینکه: افراد بشرط الاجتماع ملاحظه شوند به طوری که تقید داخل و قید خارج باشد، مثلا رئیس لشکر که در انتظامات نظامی تشکیل صفوف میدهد، شرط کرده که افراد در یک خط قرار گیرند به طوری که اگر از این صورت اجتماع نظامی تخلف شود، مطلوب به دست نمی آید؛ گرچه همه وظایف خود را ایفا کنند، اما شرط باقی مانده و مقصود حاصل نشده است.

به عبارت دیگر، در مورد افرادی که اینجا نشسته اند، غیر از این و آن و آن چیز دیگری که اجتماع باشد وجود ندارد، بلکه این صورت وحدت اعتباری وابسته به اعتبار عقل است.
سوم اینکه : اجتماع به نحو شطریت باشد، یعنی در عرض افراد دیگر قرار بگیرند، چنانچه ده نفر باشیم، یک نفر هم اجتماع باشد که با او یازده بشود.

^۱ انوار الهداية ج ۲ ص ۲۷۹



چهارم اینکه : افراد معروض حساب شده و از آن افراد یک هیئت انتزاع شود و بر ذوات آنها عارض گردد؛ به طوری که ما در عالم اعتبار به این ذوات نظر کرده و این افراد را در یک دست گرفته و یک صورت اجتماعی از آنها انتزاع نموده و این صورت را در دست دیگر گرفته و آن ذوات را معروض قرار داده و این هیئت را که به منزله یک پرده است بر افراد ذوات عارض نماییم.

البته این صورت و هیئت امر اعتباری است که عقل آن را اعتبار نموده است ، پس ذوات افراد برای این هیئت، سمت علیت دارند که دست عقل از روی آنها این هیئت را انتزاع نموده است و چون اعتبار، امری عقلی است و معلول ذوات است ، پس باید ذوات بر این صورت منتزعه معتبره عقلیه، تقدم داشته باشد.

این جواب اجمالی برای دفع اشکال بود، و لکن توضیح دفع ایراد در مرکبات اعتباریه این است که : البته نباید باور کرد که در امور اعتباریه تأثیر و تأثری است، هرگز عقد البیع را یارای آنکه در صفحه وجود، قلب و انقلاب و نقل و انتقالی ایجاد کند، نیست و هرگز در عقد نکاح قدرت اینکه بعد از اجرای آن، بالحقیقه در زوجین ایجاد صفت حقیقه نماید نیست. یگانه چیزی که تأثیر و تأثر، حق طلق اوست و نقل و انتقال از مشخصات اوست، همانا وجود است. دست اعتباریات از اینکه بتواند نقصان یا زیادتى ، تأثیر یا تأثری، نقل یا انتقال حقیقی در صفحه وجود حاصل کند، کوتاه است.

اگر اعتباریات دارای وجود و اثر بود، باید هنگام اعتبارات شرعیه شعرا، جمال معشوقین آنها، در مقابلشان اقماری شده و شموسی می گشتند و سلسله های زلف معشوقین، زنجیرهایی می شدند و نرخ زنجیر پایین می آمد و دیگر به طناب احتیاج نبود، در سر هر زنی هزار دسته زنجیر آویخته بود. دیگر دکان کمانداران بسته میشد ؛ صیادان ابروهای کمائی دلبران را به دست می گرفتند؛ کارخانه پیاله بلوری، بسته میشد؛ پس که چشمان پیاله اعتباری ، ارزان بود و ما ابداً در روز چشم باز نمی کردیم؛ چون به واسطه اعتبار شعرا، زلف مشکین، ظلمت شب را گسترانده بود. پس این اعتباریات، تصورات اعتباری است که پایه وجود آنها، جز در عالم اعتبار عقلی نیست.

بلی برای بعضی از اعتبارات به منظور انتظام نظام عالم، اعتباراً اثر قائل شده اند و آنها را موضوع برای احکامی قرار داده اند. و این اعتبارات گاهی اعتبارات شرعیه است و گاهی اعتبارات عقلانی است. گاهی اعتبارات عقلانی از طرف شارع امضا شده و موضوع برای احکامی قرار داده شده است. اوامری که روی این اعتبارات آمده یا به همان صورت اعتباریه ، تعلق گرفته - علی قول - و یا اینکه معنای امر به شیء، حکم به ایجاد اوست.

مثلاً شارع حمد و سوره و سجود و رکوع و تشهد و سلام را معروض یک صورت وحدانی با ترتیب خاصی دیده و در اعتبار، یک وصف کلی و اجتماعی اعتبار نموده است به طوری که اگر اعتبار شارع نبود، این اجزاء در حصول آن صورت هیچ دخالت و تأثیری نداشتند. پس این گونه اعتباریات نه تأثیری نه ترشح اثری نه قدرت بر ایجاد معلولی و نه قابلیت علیت دارد.

بلکه علت و معلول هر دو، از اعتباریات محض می باشند؛ لذا در این گونه چیزها اشکال عدم معقولیت تأثیر شرط متأخر و اینکه شرط از متممات قبلیت مقتضی است پس باید بر معلول مقدم باشد، بی ربط است؛ زیرا اعتبار، مؤونه ای جز اعتبار معتبر لازم ندارد.



پس به کلی باید احکام و خواص نظام وجودات حقیقیه را از قبیل: «الواحد لا یصدر منه الا الواحد و لا یصدر الا من الواحد» و لزوم تقدم اجزاء بر معلول و تأخر معلول از علت را از این گونه اعتبارات دور کرد؛ چون آن قواعد، براساس میزان خارجیت و فعل و انفعال و تأثیر و تاثر واقعی است. پس باید در اصول و فقه، باب اینگونه احکام را مسدود نمود و اصلاً این گونه اعتبارات از احکام واقعیات حظ و نصیبی ندارند. هذا کله بالنسبة به مرکبات اعتباریه بود.

و اما در مرکبات حقیقیه؛ اجزاء نسبت به یکدیگر تفاعل داشته و در فعل و انفعال و قلب و انقلاب و تأثر و تأثرند به طوری که هر یک با کمال جدّ و جهد سعی در اعدام صورت عدوّ مقابلش داشته به گونه ای که بعد از تخاصم های زیاد و انعدام ها و نزاع ها و تأثیر و تأثرها و قلب و انقلابات و خرابی صورت هر کدام به واسطه این انعدام ها و تنافیها و اخذ اثر دیگری، یک دفعه اجزاء کاملاً در صورت یکدیگر محو میشوند. زیرا پیوسته باید یک صورتی نقاب جمال ماده باشد و این حقیقت نمی تواند بدون حجاب صورت، زندگی کند. آن صورت های شخصیه که موجب تمایز عناصر بود، هر کدام به واسطه نفوذ و تأثیر در یکدیگر از بین رفته و به محض رفع صورتهای صورت مقتضیه حاصل میگردد.

مثلاً بنابر قول حکمای قدیم: عناصر اربعه تحت الارض در اثر فعل و انفعالات یکدیگر و بخارات ارضیه، بعد از هزاران سال تبخیر و تدفین و تولید بخارات و لزوجات عناصر پخته شده و کم کم در یک نقطه از نقاط زمین این بخارات و دخانات و آتش - چنانچه متجددین قائلند: زمین اول یک پارچه آتش بوده و از شمس جدا گشته و در میلیون ها فرسخ دور از آفتاب افتاده است، در این فضا و هوا، اقشار و پرده های خاکی به خود گرفته است، و لکن هنوز آتش و حرارت داغ در مرکز آن وجود داشته است - قرار گرفته و با آب و خاک تصادف نموده و در یک زمینی تبخیر و ماه ها و سالها، پختگی حاصل گردد در این بین هر عنصری بر عنصر دیگری غالب شود، مناسب با صورت آن، صورتی در مجموع حاصل خواهد شد - مثلاً زرنیخ از غلبه عنصر خاک حاصل شده و بعد از تبخیر و تدخین باز به صورت دیگری از معادن در می آید - به طوری که به کلی دیگر آن حقیقت اولیه عناصر، از بین رفته و بعد از این قلب و انقلاب و نفوذ و تأثر، حقیقت دیگری حاصل میگردد.

مثلاً بدن انسان حقیقه و فعلاً، خاک یا آب یا آتش نیست. بلکه خاک و آتش و آب پخته شده اند و اکنون چیز دیگری مانند گوشت و استخوان و پوست و اثر هر یک به واسطه اینکه به حقیقت باقی نمانده اند، از بین رفت و مرکب فعلاً صورت علی حده به خود گرفته و اثر تازه ای مغایر با آثار اجزاء دارد. چنانچه این معنی در مرکبات حقیقیه معتبر است و معیار تمییز مرکب حقیقی از مرکب اعتباری هم همین است که در مرکب اعتباری اثر مجموع، وراء اثر اجزاء نبوده بلکه اثر هر یک بشخصیت باقی است، منتها به یکدیگر ضمیمه شده و زیاد گشته و قوت گرفته است.

چنانچه سابقاً در مورد اجتماع چند نفر برای بلند کردن سنگی گفتیم و چنانچه در افراد قشون و عسکر گفتیم که: اصل معنای عسکر همان اعتبار صورت اجتماع است و به فرد منحاز، عسکر نمی گویند، و لکن این اعتبار کلیت و ترکیب در قشون، اعتباری است که بیش از اعتبار در مقابل افراد، چیزی وجود ندارد. این است که اثر آن همان



اثر مجموع افراد بدون تغاير آثار شخصيه است. و لكن در مركبات حقيقيه و معادن اين طور نيست بلكه اثر آتش، يعنى حرارت و اثر آب يعنى برودت از بين رفته ، چنانكه خود آنها از بين رفته اند و فعلا ياقوت اثرى وراى اثر آنها دارد؛ نه سوزنده است نه مبرد، بلكه اثر ديگرى دارد كه مفرح ذات و روح است.^۱»

۳،۴. اقسام اعتبارى :

۳،۴،۱. تقسيم اول :

۳،۴،۱،۱. عبارت حضرت امام در مناهج :

« فاعلم أنّ المركبات الاعتبارية التي عرضتها وحدة ما على قسمين: أحدهما: ما يكون الكثرة فيها ملحوظة كالعشرة و المجموع، فإنّ العشرة و إن لوحظت واحدة - فتكون مقابل العشريتين و العشرات و مفردهما - لكنّ الكثرة فيها ملحوظة، و كذا المجموع، و فى مثلها يُفقد الكلّ بفقدان جزء منها، فلا يصدق العشرة و لا المجموع إلّا على التامّ الاجزاء. و ثانيهما: ما تكون الكثرة [فيه] فانية فى الوحدة و الهيئته فناء المادّة فى صورتها، ففى مثلها تكون شيئية المركب الاعتبارى بصورته - التى هى الهيئته العرضية الاعتبارية، لا الصورة الجوهرية أو الحقيقية - لا بمادته، و تكون المادّة فانية فى الهيئته، و هى قائمة بالمادّة متّحدة معها و لهذا لا يضرّ اختلاف الموادّ - أى اختلاف عرّض لها - بشيئية المركّب الكذائى، فالسيارة سيّارة ما دامت صورتها و هيئتها محفوظة من أى فلزّ كانت مادتها، فالمادّة مأخوذة بنحو اللابشرط و العرض العريض، لا بمعنى لحاظها كذلك فإنّه يُنافى اللابشرطية، بل بمعنى عدم اللحاظ فى مقام التسمية إلّا للهيئته و الموادّ فانية فيها. ثمّ إنّ الهيئته قد تلاحظ بنحو التعيّن الخاصّ، و قد تلاحظ بنحو اللابشرط و العرض العريض أيضا، كالدار و السيارة و البيت و المكائن و الساعات، و كلّ ما هو من قبيل المركّبات الغير الحقيقية من سنخها، فمثلها تكون موادّها فانية فى هيئتها فى مقام التسمية و مقام استعمال ألفاظها فيها، و هيئاتها مأخوذة لا بشرط، فتصدق الدار على المسكن الخاصّ بأية مادّة صُنعتْ و فى أية هيئته صيغتْ، لكن تكون بينها جهة جامعة عرضية لا يمكن أن يعبر عنها إلّا بمثل المسكن الخاصّ لعدم الجنس و الفصل لها كالحقائق حتّى تحدّ بهما. فالسيارة مركوب خاصّ لمّا صنعها صانعها سمّاها باسمٍ فانية موادّها فى هيئتها، و غير ملحوظ فيها هيئته خاصّة لا تتعدّها، و هذا معنى اللابشرط فى الهيئته و المادّة و لهذا تصدق على المركوب الخاصّ بأية هيئته أو مادّة كانت.

ثمّ إنّّه قد يعتبر فى المركّبات الاعتبارية موادّ خاصّة، و مع ذلك تكون فى مقام التسمية فانية فى الهيئته، و تؤخذ الهيئته لا بشرط من جهة أو جهات، فيصدق الاسم مع تحقّق سنخ الموادّ بنحو العرض العريض مع الهيئته كذلك، فلا يمكن التعبير عنها إلّا بأمر عرضية»

توضيح : مركب اعتبارى (واحد حقيقى) دو قسم است:

^۱ تقريرات فلسفه امام خمينى (شرح منظومه) ج ۱ ص ۲۴۴ الى ۲۴۸



۱. کثرت در آن لحاظ شده است.

۲. کثرت در آن لحاظ نشده است.

۳، ۴، ۱، ۲. نقد شهید مطهری بر حضرت امام (رحمهما الله):

«مرکب صناعی مانند یک ماشین که یک دستگاه مرتبط الاجزاء است. در مرکب طبیعی اجزاء، هم هویت خود از دست می دهند و در «کل» حل می گردند و هم بالتبع و بالجبر استقلال اثر خود را؛ اما در مرکب صناعی اجزاء، هویت خود را از دست نمی دهند ولی استقلال اثر خود را از دست می دهند؛ اجزاء به گونه ای خاص با یکدیگر مربوط میشوند و آثارشان نیز با یکدیگر پیوستگی پیدا می کنند و در نتیجه آثاری بروز می کند که عین مجموع اثر اجزاء در حال استقلال نیست. مثلاً یک اتومبیل اشیاء و یا اشخاص را با سرعت معین از محلی به محل دیگر منتقل می کند در حالی که این اثر نه به جزئی خاص تعلق دارد و نه مجموعه آثار اجزاء در حال استقلال و عدم ارتباط است. در ترکیب ماشین همکاری و ارتباط و پیوستگی جبری میان اجزاء هست ولی محو هویت اجزاء در هویت کل در کار نیست بلکه کل، وجودی مستقل از اجزاء ندارد، کل عبارت است از مجموع اجزاء بعلاوه ارتباط مخصوص میان آنها.»^۱

نکته : مرحوم مطهری معای واحد را از یک چیز بودن، به یک پارچه بودن تغییر داده است. (یک پارچه در غرض)؛ پس طبق اصطلاح اصلی، حق با امام (ره) است.

۳، ۴، ۲. تقسیم دوم :

مرکب اعتباری :

۱. یا ماده اجزاء دخالتی در ترکیب ندارد (مانند جمع آوری میوه های گوناگون در کارتن ها

برای نظم بخشی)

۲. یا ماده اجزاء دخالت دارد که خود بر دو قسم است :

۱. تشریعی است (اعتباری محض) : مانند دخالت اجزاء بیع

۲. تکوینی است (نفس الامر) که خود بر دو قسم است :

۱. غیر صناعی : مانند جمع آوری سیب ها در مقابل پرتقال ها در کارتن های

مجزی

^۱ مجموعه آثار شهید مطهری ؛ ج ۲ ص ۳۳۶



۲. صناعی : دخالت اجزاء ماشین

جمع بندی ۲ و ۳ :

امام وقتی می فرمایند: وحدت سنخیه، مرادشان وحدت سنخیه غرض است و وقتی به مرکب اعتباری (وحدت اعتباری) اشاره دارند، مرادشان وحدت اعتباری قضایاست.

